

بسم الله الرحمن الرحيم ۵

ای راست رو قضا به کمان تو چون خدنگ^{۸۵}

بر آبرش تو چتر مرصع^{۸۷} دم پلنگ

مرغابیان جوهر دریای تیغ تو

هریک به روز معرکه صیاد صد نهنگ

دانی چراست چشمه دریا به طعم تلخ

از هیبت تو آب شده زهره نهنگ

در بیشه گر صلابت رمح^{۸۸} تو بگذرد

گردد درون چشم غضنفر کنام رنگ

روشن شود مشاغل دین محمدی

افتد اگر شراره تیغ تو در فرنگ

بر حلق دلدل تو بود حلقه ماه نو

یک نیمه گشته ظاهر و یک نیم زیر تنگ

درپای باز قدر تو زنگی است آسمان

خورشید مهره ای بود اندر میان زنگ

انجم برای پیشکشت ز اطلس سپهر

بالای هم نهاده چه تجار تنگ تنگ

شاهین و کرکس تو خورد طعمه آر ز صید

از کله سیامک و مغز سرپشنگ

مداح عامیانه ذات تو بوده اند

خاقانی و ابوالفرس و سیف اسفرنگ

دست شجاعتت فکند روز معرکه

درگردن دل مبارز افلاک پالهنگ

در حضرت کریم تو اشعار انوری^{۸۹}

ران ملخ به نزد سلیمان ز مور لنگ

۸۵- خدنگ: درختی است با چوبی بسیار سخت و محکم که از آن نیزه و تیر و زین اسب درست کنند.

۸۶- آبرش: رخس. چپار.

۸۷- مرصع: جواهر نشان، به جواهر آراسته.

۸۸- رمح: نیزه.

۸۹- انوری: تخلص شاعری باشد. ولی این شعر به محمد بن عبدالله کاتبی نیز نسبت داده شده است.

روزی سر خیل مجردان و شاه مردان و شیر یزدان امیرمومنان علی ابن ابیطالب در بعضی از کوچه های کوفه عبور می فرمودند که ناگاه پیرزنی را دید که مشک آبی بر دوش داشت و دم به دم آن مشک را بر زمین می گذاشت و بر می داشت و می گفت : خدایا داد مرا از علی ابن ابیطالب بگیر.

امیر مومنان جلو رفته و از پیرزن پرسید : علی به تو چه کرده .

پیرزن عرض کرد : شوهر من در رکاب آن جناب به جهاد مشرکان رفت و به شهادت رسید و کودکانه بی برگ و نوا مانده اند و تحصیل آب ایشان به این مشقت می کنم و اما در تسهیل نانشان وا مانده ام.

آن پناه بیکسان و غمخوار درماندگان فرمود : ای زن از علی شکایت مکن و مشک آب را بده تا من به جای علی خدمت تو بنمایم به شرطی که دیگر علی را نفرین نکنی .

پس آن ساقی حوض کوثر و قسیم نعیم^{۹۰} و سقر^{۹۱} آن مشک را به دوش کشید و به زن فرمود : من پیش می روم و تو از عقب راهنمایی کن و دراین حکمتی بود والا کسی هادی مضلین^{۹۲} و قامة^{۹۳} دلایل اولین و آخرین را راهنمایی نمی کند.

خلاصه آن سرور از پیش و آن زن در عقب آمد تا به درب خانه پیرزن رسیدند آن بزرگوار مشک را بر زمین نهاد و رفت .

برای بیوه زنی آب برد مفخر ناس

که یادگیرد از او نور دیده اش عباس

(گریز)

ای عزیز آبی که شاه مردان به جهت آن بیوه زن برد به کام او و اطفال او رسید ولی آبی که ابوالفضل العباس به جهت فرزندان برادر مهر پرورش برد به خاک کربلا متصل گردید و آن بزرگوار از بی آبی تاب دیدن اطفال را نیاورد و پا از رکاب کشید و راضی به شهادت خود گردید .

خلاصه چون روز دیگر شد آن صاحب کرم و سخا و آن ثمر نخل جود و عطا قدری آرد و خرما در زنبیلی نهاده به خانه بیوه زن روانه شد چون به درب خانه رسید آواز گریه اطفال زن را شنید که از گرسنگی گریان بودند حضرت دق الباب فرمود.

پیرزن از جا برخاست و به عقب درآمد و عرض کرد : کیستی کوبنده در؟

علی (ع) فرمود : در را بگشای من آنم که دیروز مشک آب تو آوردم .

۹۰- نعیم : نعمت و ناز .

۹۱- سقر : دوزخ ، جهنم .

۹۲- مضلین : گمراه شدگان .

۹۳- قامة : نماد اقامت .

چون در گشوده شد آن حضرت داخل خانه شد و آن زنبیل را به آن زن داد و فرمود : ای زن اطفال تو گرسنه اند تو آرد خمیر کن تا من ایشان را مشغول بازی سازم که گریه نکنند و یا من خمیر می کنم تو به تسلی اطفال مشغول شو.

آن زن عرض کرد : که ای بنده خدا زنان در خمیر کردن ماهرترند از مردان من آرد را خمیر می کنم و تو کودکانم را مشغول ساز.

پس آن بزرگوار متوجه ساکت کردن اطفال گردید و به دست مبارک رطبی چند در دهان ایشان بنهاد و به رسم و قاعده کودکان با ایشان تکلم می فرمود.

چون زمان پختن نان رسید آن زن عرض کرد : ای مرد آتش در تنور بیفروز .
آن بزرگوار به نفس نفیس خاکستر تنور را اخراج نموده مشغول به افروختن تنور شد.

(گریز)

جماعت این یک تنور بود در کوفه خرابکه امیرمومنان بر سر او آمد و آتش در میان او افروخت یک تنور دیگر هم من سراغ دارم در یک فرسخی شهر کوفه تنور خانه خولی ملعون بعد از آن که ظالم سر مطهر آقا و مولا سیدالشهدا را آورد در خانه در میان تنوری بر روی خاکستر نهاد که سیده زنان فاطمه زهرا با چند زنان انبیاء بر سر آن تنور آمدند فاطمه زهرا آن سر غرقه به خون را از میان تنور از روی خاکستر برداشت و بر سر و سینه می زد .

می گفت که ای نور عینم
ای کشته تشنه لب حسینم
کو اکبر ناز پرور تو
عباس چه شد برادر تو
دردست من است راس پاکت
کوجسم شریف چاک چاکت
ای کشته تشنه لب حسینم
ای وای شهید شور و شینم

خلاصه چون امیر مومنان آتش تنور را افروخت صورت مبارک را جلوی آتش تنور گرفت در این موقعه زنی از زنان همسایه را احتیاج به آتش افتاد به طلب آتش قدم به سرای بیوه زن نهاد چون وارد خانه شد دید که شاه مردان بر سر تنور ایستاده و عارض نورانیش از حرارت آتش تنور برافروخته و پیوسته با خود می گوید ای نفس بچش آتش و حرارت گرما را و به خاطر آور از گرمی آتش دوزخ تا از حال یتیمان و بیوه زنان غافل نباشی .

چون زن همسایه آن بزرگوار را شناخت جلو رفت بر مولا سلام نمود و ثنای وی گفت و پس از آن به جانب بیوه زن شتافت و گفت : ای بی خبر مگر این سرور را نمی شناسی ؟ که به خدمت خانه خود فرمان می دهی؟

بیوه زن گفت : نه مگر این مرد کیست و نام او چیست ؟

زن همسایه گفت : این ابن عمّ و جانشین مصطفی است نام گرامش علی ابن ابیطالب است .

آن بیوه زن چون از همسایه خویش این سخن را شنید دوید و خود را بر قدم آن حضرت انداخت و عرض کرد :
ای سرور عباد فدایت گردم مرا معذور دار که تورا نشناختم .
امیر مومنان فرمود :من باید از تو عذر خواهی کنم زیرا که من از حال تو غافل بودم و بعد از این از تو و اطفال
تو غفلت نخواهم کرد و کفالت امور شما بر من است .

(گزینه)

ای شیعیان شیوه یتیم نوازی مختص علی و اولاد علی است و طریقه اذیت و آزار یتیم صفت خبیثه بنی امیه و
دشمنان علی است آه آه از آن زمان که طفل یتیم امام حسن شهزاده عبدالله را در دامن عموی بزرگوارش
حسین مظلوم شهید کردند.

بود طفلی زحسن درحرم آل عبا
حسنى وجه و حسین خلق و پیمبرسیما
یوسف یثرب و بطحا و عزیز زهرا
بسته ازشادی قاسم به سرپنجه حنا
رخ او مصحف ابروی سیه بسم الله
سرو قامت چه علی اکبر و عارض چون ماه
بخت برگشته وار روز سیه حال تباه
عمر کوتاه ولی نام نکو عبدالله
آمد ازخیمه برون با الم و شیون و شین
که رود خدمت عموی گرامیش حسین
راحت جان حسن شمع شبستان حسین
نوگل باغ علی فاطمه را نور دو عین
دید در دشت بلا شورش و غوغا برپاست
واندر آن بادیه ازهر طرفی شور و نواست
بر سر عم گرامش ز مخالف غوغاست
ناله اش از جگرسوخته چون نی برخواست
تشنه دیدن سلطان شهیدان گردید
بر سر وسینه زنان عازم میدان گردید
چرخ از کج روی خویش پشیمان گردید
روز روشن به برش چون شب هجران گردید
مادر و عمه و عم زاده به شورافتادند
همه در غلغله چون یوم نشور افتادند
هریک از صبر دو صد مرحله دور افتادند

جملگی درپی آن لمعه نور افتادند
 مادرش غنچه پستان به سر دست نهاد
 گفت آن شیر که خوردی تو گوارایت باد
 یک پسر را به حضور تو نمودم داماد
 رفت تا صبح قیامت به دلم داغ نهاد
 عمه اش گفت که ای شمع سرا پرده ناز^{۹۴}
 می کشم خاک قدمهای تو برچشم نیاز
 تو مرواز غم خود این دل زارم مگداز
 بود امید که ما رابرسی به حجاز^{۹۵}
 گفت ای عمه ببین عم غریبم تنهاست^{۹۶}
 نوگل باغ علی خوار به دست اعداست
 پاره پاره ز دم خنجر و شمشیر جفاست
 خاک عالم به سرم باد نه این شرط وفاست
 الغرض اهل حرم را به حرم برگرداند
 خویشان را به حضور شه لب تشنه رساند
 شاه دین گریه کنان دربرش از لطف نشاند
 بوسه زد بر رخس از دیده خود اشک فشاند
 گفت ای جان گرامی به کجا آمده ای^{۹۷}
 از سرا پرده برون بهر چه کار آمده ای
 تیر می بارد از این دشت چرا آمده ای^{۹۸}
 از چه رو جانب قربانگه ما آمده ای
 گفت آن طفل که از راه وفا آمده ام^{۹۹}
 جان عمو به سلام شهدا آمده ام
 آمدم تا که در این بادیه بی سر گردم^{۱۰۰}

۹۴- این مصرع درفردنسخه زینب مجلس تعزیه عاشورای زمینه میرعزائیز است .

۹۵- این مصرع درفردنسخه زینب مجلس تعزیه عاشورای زمینه میرعزائیز مشهود می باشد .

۹۶- این بیت درفردنسخه عبدالله مجلس تعزیه عاشورای زمینه میرعزائیز مشهود می باشد..

۹۷- این بیت درفردنسخه عبدالله مجلس تعزیه عاشورای زمینه میرانجم نیز مشهود می باشد.

۹۸- این بیت درفردنسخه عبدالله مجلس تعزیه عاشورای زمینه میرانجم نیز مشهود می باشد.

۹۹- این بیت درفردنسخه عبدالله مجلس تعزیه عاشورای زمینه میرانجم نیز مشهود می باشد.

به فدای سرت ای سبط پیمبر گردهم
کشته گردهم به فدای علی اکبر گردهم^{۱۰۱}
در بهشت آیم و هم بازی اصغر گردهم
تشنه کامی تو را نزد پیمبر گویم
شمه ای ازستم قوم ستمگر گویم
غم بی دستی عباس به حیدر گویم
به حسن قصه شادی برادر گویم
به زبان داشت چو بلبل سخن آن طفل صغیر
که لعینی ز کمین آمد و کف بر شمشیر
دست آن طفل جدا کرد بدون تقصیر
هم چو بلبل به زمین غوطه زد آن مرغ اسیر
گفت عمو به فدایت شده ام از دل و جان
به فدای تو و آن شیعه و آن گربه کنان
لیک هر وقت بنوشند همه آب روان
یاد آرند ز ما آل علی تشنه لبان^{۱۰۲}
الی لعنته الله علی القوم الظالمین

۱۰۰- این بیت در فرادیس نسخه عبدالله مجلس تعزیه عاشورای زمینه میرانجم نیز است.

۱۰۱- این بیت در فرادیس نسخه عبدالله مجلس تعزیه عاشورای زمینه میرانجم نیز است.

۱۰۲- درویش خادم قیری : تخلص: خادمحیات ۱۲۷۰ قمریوی از اهالی قیر و کارزین ، که دو بلوکند از قشلاقات فارس ، بود. در اثر جذب که بدو دست داد به شاعری روی آورد و

اشعاری سرود که در تذکرها نقل است. در اغلب تذکرها داستان شیفتگی وی را ذکر کرده‌اند. صاحب دیوان شعراست